خلفاء بعد از پیغمبر

جنگ قادسته و فتح ایران:عمر قبل از حرکت سعد بن ابی وقاص، قشونی را تحت ریاست جریر بن عبد الله بعنوان مقدمة الجیش روانه نمود سپاه‏ جریر پس از توقف اندکی در کوفه از آنشهر خارج گردیده با اولین مرزدار ایران‏ (المذار)برخورد نموده او را بقتل رساندند و لشکریانش را نیز شکست دادند بطوریکه اکثرشان در حال فرار در دجله غرق شدند.جریر سپس بطرف نخیله‏ حرکت نمود و با مهران دومین مرزبان ایران و لشکرش برخورد نموده بسختی‏ باهم جنگیدند پس از تلفات سنگینی که بطرفین وارد آمد منذز بن حسان نیزه‏ محکمی به مهران زد و او را از اسب انداخت و جریر نیز سرش را از بدن جدا کرد بهمین جهت بین منذز و جریر بر سر برهنه کردن مهران اختلاف شد بالاخره‏ سلاح جنگی مهران را جریر و کمربند قیمتیش را منذر برداشت.(این جنگ در سال‏ چهارم هجرت بوده است)ایرانیان که شکست خود را نتیجه بی‏لیاقتی رستم و فیرزان‏ (دو فرمانده بزرگ)خویش میدانستند تصمیم بقتل آنان گرفتند لیکن برای آنکه‏ از تشتت جلوگیری شود بجای اینکار ایراندخت را از سلطنت خلع و یزدگرد را که جوانی بود بیست ساله بپادشاهی انتخاب نمودند.شاه جدید باوضاع آشفته‏ مملکت سامانی داده قشونی مرتب و مسلمین را از مرز ایران خارج ساخت.مردم‏ سواد نیز عهدنامه‏ایکه با مسلمین نوشته بودند پاره کرده بآئین سابق گرائیدند. چون این خبر به عمر رسید سعد بن ابی وقاص را با هشت هزار لشکر بطرف‏ ایران حرکت داد.سعد چون به قادسیه رسید عتبة ابن غزوان را برای تصرف‏ دجله،ایله،ایرقباذ،میسان بدانصوب فرستاد و پس از تصرف این نواحی وارد بصره شد و مسجدی از نو در آنجا بنا نهاد(بعضی میگویند عتبه را عمر بدان‏ نواحی فرستاده بود)قادسیه مرکز قشون و مقر فرماندهی سعد گردید لشکر سعد دختر آزادمرد را که همسر یکی از شاهزادگان بود اسیر کرده اموالش را بیغما بردند و از این اموال لشکر قوتی گرفت.سپس سعد عده‏ای را تحت ریاست‏ نعمان بن مغرن نزد کسری پادشاه ایرانیان فرستاد تا او را باسلام دعوت کنند نمایندگان با لباس فاخر بر او وارد شدند و او را باسلام و یا پرداختن جزیه دعوت‏ کردند.پادشاه غضبناک شد و دستور داد که تو بره‏ای پر از خاک بر گردن رئیس نمایندگان‏ بیاویزند و گفت اگر رسول در امان نبود گردن همه اینها را میزدم.عامر بن عمرو تمیمی گفت رئیس این نمایندگان منم امر کن توبره را بگردن من بیفکنند و در حالیکه توبره پر از خاک بر گردن گرفت بیاران گفت برخیزید که فتح نهائی‏ با ما است زیرا این مرد بادست خود خاکش را بما داد و چون این خبر به سپهبد لکشر ایرانیان رستم رسید با کمال غضب فریاد زد پسر حجام را چه به مملکت‏ داری؟(گویند مادر یزدجرد حجام بود)و عده‏ایرا بدنبال فرستادگان سعد فرستاد لیکن نمایندگان رفته بودند.ایرانیان و شخص کسری سخت وحشتناک شدند کمری امر کرد به سپهبد رستم،که با قشون برای جنگ حرکت کند و اگرچه رستم